



۲۰۱۸/۰۲/۰۶

سیدهاشم سدید

نامه سوم از سلسله نامه ها

هموطن بسیار عزیز و محترم حسیب الله،

برای شناخت دقیق یک شاعر علاوه بر خواندن اشعار وی، بسیار ضروری است که شرح حال وی را هم بخوانیم و اگر اعمال وی با آنچه می گفت، یکی بود و صدق می کرد، یعنی هم حرفش خوب بود و هم عملش، باید از وی به نیکی یاد کرد و او را دوست داشت و تأیید کرد و به اقوالش استناد نمود. در غیر آن رنگش را باید گم کرد، زیرا حرف بی عمل مانند کاهی بی دانه است!

صدق وقتی عینیت می یابد که نیت و گفتار و عمل با هم تطابق داشته باشند. کسی که از پاکی و درستی و انسانیت و داد و دهش حرف می زند و دیگران را به این اعمال فرا می خواند، با ناپاکان، ناپاکان، کژروان، نانسنانان بیدادگر و جبار، کسانی که با حاصل رنج دیگران به عیش و نوش می پردازند، نه یکجا می شود و نه یکجا کار می کند و نه مدح ایشان را می گوید و نه نام خود را با نام آن ها پیوند می زند.

چنین انسانی نه چشم به بخشش و صلح حکامی که تا گلو در فساد مالی - اخلاقی و خیانت و ظلم و جور و بیداد غرق هستند می دوزد، نه خواهان طولانی شدن عمر آنان می شود، نه زبان به مدح آن ها می گشاید و نه در مرگ آنان غصه می خورد و اشک می ریزد.

کسانی که دسترخوان شان از عرق جبین هزاران و میلیون ها انسانی که در منتهای تنگدستی و عسرت زندگی می کنند و خود نان خوردن شان را ندارند، رنگین است، لایق مدح گفتن و صفت کردن نیستند. کسانی که خود را خدا می خوانند و انسان هائی را که خدا آزاد آفریده و ادا به سجده در برابر خود می نمایند، نه مستحق احترام هستند و نه سزاوار بزرگداشت.

گرامی داشتن حکام جنایت پیشه و فاسدالاخلاق، کسانی که در نهایت شان و شوکت زندگی می کردند و از تمام مواهب زندگی به وفرت و بدون محدودیت بهره مند بودند و به حقوق هزاران و میلیون ها انسان تجاوز نموده اند، خود نوعی از جنایت و جرم است.

به لطف خویش خدایا روان او خوش دار

بدان حیات بکن زین حیات خرسندش

نمرد سعد ابوبکر سعد بن زنگی
که هست سایه امیدوار فرزندش

دل شکسته که مرهم نهد دگر بارش
یتیم خسته که از پای بر کند خارش

ولیک دوست بگرید بزاری از پی دوست
اگرچه باز نگردد به گریه زارش

چند بیت به شکل نمونه از میان مرثیه ها، ستایش ها و وصف هائی که سعدی از ابوبکر بن سعد زنگی و سعد بن ابوبکر نموده است.

برای شناخت کامل ابوبکر بن سعد زنگی و سعد بن ابوبکر و این که این دو - پدر و پسر - شائسته مدح و مرثیه و صفت بودند یا نه، بهتر است به تاریخ زندگی و شرح حال این دو انسان مراجعه کنیم. در اینجا من فقط همینقدر می گویم که ابوبکر بن سعد کسی بود که عده ای از سپاهیان خود را برای جنگ با **خلیفه مسلمانان** و تسخیر بغداد همراه خونخوارترین جنگجوی مغول، هلاکو، فرستاد. بر طبق روایات هلاکو خلیفه را آنقدر نمد مال نمود تا جان داد. روایت دیگر می گوید او را زنده به گور کرد و روایت دیگر چنین است که او را تا زمانی از **طلا هائی که جمع نموده بود** خوراند که مرد!

دل من برای خلیفه نمی سوزد، چون هیچ کدام از خلفای اموی و عباسی (مانند سائر سیاستمداران حاکم در گذشته و حال در این یا آن گوشه دنیا) کسانی نبودند که در عمل به فکر مردم و به فکر دین و ایمان و خدای شان باشند، اما سعدی سدید نبود! او خلاف آنهمه پند و وعظ و نصیحت و سخنان نیکو و مسلمانی از این پدر و پسر که دست شان به خون ده ها هزار انسان آلوده بود و به صد ها و میلیون ها انسان ظلم روا داشته بودند، به نیکی یاد می کرد و در فراق آن ها می گریست. مرگ اتابک او را دل شکسته ساخته بود و دعا می کرد آن دنیایش هم مانند این دنیایش با خرسندی و شادی توأم باشد. سعدی خرسندی این پدر و پسر را می دید، اما رنج و غم میلیون ها انسان را که حاصل فزون طلبی های آن ها بود نه! و نه فریاد و ضجه میلیون ها کودک گرسنه و پا برهنه را می شنید؛ گوئی گوشش هایش کر بودند!

دلیل این دل شکستگی و اشک ریختن ها و یک طرفه دیدن چه بود؟ بذل ها و بخشش های بی شمار این دو حاکم به وی، بذل و بخششی (مالی) که با اجبار و ستمگری از میلیون ها انسان بی بضاعت و فقیر و ناتوان و نادار به زور شلاق و شمشیر حاصل می گردید.

به حکایت های کدورت و جنگ هائی که میان پدر و پسر به وقوع پیوست و انسان هائی که در جریان این جنگ ها کشته شدند، مراجعه کنید و ببینید که این دو انسان مورد پرستش سعدی چه مظلومی بود که در حق یک دیگر و در حق مردم غریب و بی یار و یاور نکردند؟! تخلص "سعدی" از انتساب وی به سعد بن ابوبکر خبر می دهد.

حمیدالله مستوفی قزوینی در "تاریخ گزیده" در باره تخلص سعدی می گوید: "سعدی شیرازی و هو مشرف الدین مصلح الشیرازی و به اتابک سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی منسوبست."

جنید شیرازی نیز در مزارات شیراز خود، بنابر نوشته علی رضا مجیدی به همین نظر است: "قد انتسب الیه الشیخ مشرف الدین مصلح السعدی و مدحه بمدائح وزین باسمه الکتب"، یعنی: شیخ سعدی به سعد بن ابی بکر منسوب بوده و او را به مدیحه‌ها ستوده و کتابها به نامش آراسته است.

سعدی گپ‌های مستحسن و بدیع زیادی گفته است، ولی به این حرف‌ها آنطور که دیده می‌شود باور نداشته است. ملاک درستی حرف، عمل است! اما شریعتی، همان گونه که یاد شد، به آنچه می‌گفت، عمل می‌کرد. او، در طول چهل و چهار سال زندگی اش، نه در برابر زر سر خم کرد و نه در برابر زور. بار بار تبعید و تهدید شد، ولی روی حرف و اعتقادی که داشت ماند و به همان حقوق معلمی خویش ساخت و به روشنگری مردم و مبارزه علیه استعمار و استبداد ادامه داد تا آنکه به شهادت رسید!

در نوشته دوم تان عنوانی من، دیگر ترکیب "رحمة الله علیه" - بخشایش خدا بر او باد - را برای "حضرت سعدی" به کار نبرده اید!!

نامه را با یادآوری این نکته به پایان می‌رسانم که به استثنای یکی - دو نکته در نامه قبلی که به فلسفه مربوط می‌شود، سائر نکات عمدتاً مسائلی بودند متعلق به عرصه "بحث‌های کلامی".

زنده و سلامت باشید

